

پرورش در سطح فزونی است. در چنین اوضاع و احوالی، سران رژیم از نوسازی در ایران سخن می گویند. نوسازی برچه پایه ای باید صورت گیرد و اصولاً راه رشد اجتماعی و اقتصادی ایران چگونه باید باشد؟

بیکاری، فقر و گرسنگی، بی خانمانی و بیسوادی و فساد گسترده جامعه را فراگرفته است. نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست.

در پی ارائه طرح هیئت سیاسی برای نظرخواهی، رقبا برای پریارساختن محتوای طرح از خود احساس مسئولیت جدی نشان دادند. در پاسخ به این برخورد شایسته، ما نیز بادر نظر گرفتن پیشنهادهای ارائه شده و نیز تصمیم هیئت سیاسی، اصلاحات بسیاری در آن به عمل آوردیم. شایان بیان است که در مواردی نه اندک طرح دستخوش تغییرات مضمونی کیفیتاً نوین گردید.

پیش از آغاز به بحث، در پیوند با مطالب مطرح شده از جانب رقبا تذکر دو نکته ضرور است:

اولاً، گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی هرچند در برگزیده برخی مسائل تئوریک و اقتصادی است، ولی برای آن تهیه نشده است که پاسخگوی همه مسائل تئوریک و اقتصادی در ارتباط با روندها و تحولات جاری در مقیاس جهان و جامعه ما باشد. البته باتوجه به روندها و رویدادهای پراهمیت جهانی و حدت معضلات اجتماعی -

ادامه، گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

وضع اجتماعی - اقتصادی ایران و راهی که ما باید در پیش گیریم

چگونه باید دهها میلیون ایرانی را از نظر کار دائم، خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، بهداشت و ... تامین کرد؟

حزب توده ایران باید برای پرسش هایی از این دست پاسخ صریح و روشن داشته باشد. پلنوم دیماه ۶۶ کمیته مرکزی گام های نخست را در این راستا برداشت. پلنوم همچنین برخی مسائل تئوریک را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به نتایج معینی هم رسید. امروز نیز ما باید تلاش ورزیم تا پاسخ های قانع کننده برای پرسش های مطرح شده بیابیم.

حزب ما، همیشه سعی کرده تا در تحلیل وضع ایران و جهان از شیوه برخورد دیالکتیکی بهره گیرد و هدفش همواره انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه ایران و بهره جویی از آزادی برای ارزیابی رویدادها بوده است. ما، به سوسیالیسم علمی وفادار بوده و هستیم. ما، دفاع از منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا را وظیفه عمده خود می دانیم. ما، در راه ساختمان سوسیالیسم در ایران مبارزه می کنیم. اما، این هدف درازمدت ماست و برای دستیابی بدان باید با معضلات کنونی کشور، واقع بینانه برخورد کرد.

حزب ما سیاست خود را در همه زمینه ها با در نظر داشتن منافع خلق ها و زحمتکشان ایران، در جهت آزادی و صلح و نیز پیشرفت اجتماعی تعیین می کند. در تدوین این سیاست ما نه تنها منافع طبقه کارگر و دهقانان تهیدست، بلکه منافع همه لایه ها و طبقات خلق را در نظر می گیریم. مثلاً، چگونه می توان در کشوری که لایه های میانی درصد شکننده ای را تشکیل می دهند و سرنویشت حال و آینده کشور به گونه ای با موضع گیری آنها در ارتباط است. آنان را نادیده گرفت؟

در این تردیدی نیست که ما در تعیین خط مشی سیاسی از نواندیشی الهام می گیریم. ولی، در این راه به هیچ وجه تا سطح نمونه برداری و تقلید طوطی وار سقوط نمی کنیم. از اینرو، تلاش ما آنست که تحلیل ما از اوضاع و احوال کنونی ایران سرشت واقع بینانه داشته باشد.

اقتصادی ایران، تلاش ورزیدیم گرهی ترین مسائل ایران و جهان و نیز بویژه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را به گونه ای مستند و همه جانبه تحلیل کنیم و ضمن شکافتن ماهیت آنها، نقطه نظرات خود را ارائه دهیم.

ثانیاً، در رابطه با خواست پاره ای از رقبا دایر بر ضرورت تشریح ساختار طبقاتی جامعه در گزارش، خاطر نشان می سازیم که ساختار طبقاتی جامعه در برنامه حزب عمیقاً مورد بررسی قرار گرفته است و از آنجائی که در فاصله کوتاه زمانی بین کنفرانس ملی تا امروز، تغییرات اساسی ای در ساختار طبقاتی و ترکیب نیروهای اجتماعی بوجود نیامده و نمی توانست بوجود بیاید، به نظر ما نیازی به تجدید نظر دیده نمی شود.

هدف از تحلیل آنچه در جامعه ما می گذرد، تعیین شعارهای مرحله ای و پیدا کردن طرق تحقق بخشیدن به آنهاست. رویدادهای کشور افکار عمومی را نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح بین المللی نیز به خود مشغول داشته است. البته دور از واقعیت خواهد بود اگر تلاش امپریالیسم برای دسترسی به منابع زیرزمینی ایران را علت عمده توجه به حوادث کشور بدانیم. آنچه در این میان باید قبل از هر چیز جلب نظر کند موقعیت جغرافیائی - سیاسی ایران است. ایران با اتحاد شوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. ایران، دوکشور پاکستان و ترکیه را که دارای اهمیت استراتژیک برای امپریالیسم جهانی است از راه خشکی به هم متصل می سازد. ایران بزرگترین و پرجمعیت ترین کشور در منطقه خلیج فارس، به مثابه یکی از سرشارترین منابع نفت و گاز جهان بشمار می رود و از این نظر نقش مهمی دارد.

بنابراین می توان گفت هرآنچه در کشور ما روی می دهد، خواه ناخواه تاثیر معینی بر رویدادهای جهانی خواهد گذاشت. اهمیت تحلیل ما و نتیجه گیری از آن نیز در اینجا نهفته است.

حزب توده ایران، به عنوان حزب طبقه کارگر، باید دقیقاً تناسب نیروها در جامعه و ماهیت طبقاتی و پایگاه اجتماعی حاکمیت و نیروهای شرکت کننده در آن و نیز میزان ثبات سیاسی رژیم را ارزیابی کند. آگاهی از این امر برای تعیین شعارهای مرحله ای اهمیت فوق العاده دارد. افزون براین، بشریت بزودی پا به سده بیست و یکم می گذارد. ما با چه توفه ای می خواهیم به پیشواز این سده برویم؟ کشور ما دچار بحران عمیق ساختاری است. تولید صنعتی و کشاورزی ما در سطح پائینی قرار دارد. بهداشت و آموزش و

بررسی مسئله ثبات سیاسی رژیم حاکم و یا عدم آن، کلید درک رویدادهای کشور است. البته، منظور ما از ثبات سیاسی، ادامه حیات رژیم نیست. تا یک سال قبل از سقوط رژیم شاه برخی از

سیاستمداران جهان منکر عدم ثبات سیاسی آن رژیم بودند. ولی رژیم شاه عملاً از داخل منجمد شد. رژیم جمهوری اسلامی در چه وضعی است؟ بدون مبالغه می توان گفت که عدم قبول آتش بس برای رژیم که فاقد ثبات سیاسی بود به معنی آغاز فروپاشی جمهوری اسلامی محسوب می شد. جمهوری اسلامی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کوشش کرد تا از فروپاشی رژیم در کوتاه مدت جلوگیری کند. اما، جلوگیری از این روند در دراز مدت ناممکن است. مسائل و تضادهای که اکنون در جامعه مطرح است به مراتب حادث از مسائل و تضادهای قبل از جنگ و پیش از انقلاب بهمن ۵۷ است. درحال حاضر، دردهای اجتماعی - اقتصادی ایران به مراتب شدیدتر از ده سال پیش و علاج آنها باوجود رژیم دیکتاتوری مذهبی در تضاد است.

پذیرش آتش بس ضربه ای بود به سپاه پاسداران، بویژه اینکه سران رژیم، رضایی، فرمانده سپاه، را مجبور کردند که بر صفحه تلویزیون ظاهر شود و مسئولیت شکست ما را به عهده گیرد. این امر که بر روابط روحانیون و سپاه پاسداران لطمه جدی وارد ساخت، از جمله عوامل تضعیف و بی ثباتی رژیم به شمار می رود.

پایان جنگ برای توده های میلیونی مردم به معنی پایان فقر و مسکنت و بی خانمانی و گسترش عدالت اجتماعی بود. در واقع نیز جنگ، روند تقسیم جامعه به دو قطب - صاحبان ثروت و محرومان - را تشدید کرد. ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شدند.

با پایان جنگ مبارزه برای بهبود شرایط زندگی، بویژه میان کارگران و دانشجویان، به سطح نوینی ارتقاء می یابد. اعتصاب های دسته و گریخته کارگران و تظاهرات دانشجویان، با وجود حاکمیت ترور و اختناق بی سابقه، علائمی از پایان فروکش جنبش در جامعه است. سال پیش منتگران که نقش تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب بهمن داشتند، خواهان بهبود شرایط کار و زندگی خود شدند دانشجویان نیز با اعتراضات و اعتصابات پر دامنه خود خواستار حل مسائل صنفی از قبیل خوابگاه گردیدند.

در هر دو مورد اعتراض، خواه از سوی دانشجویان و خواه از سوی کارگران نفت، وضع به اندازه ای حاد بود که خمینی راساً به صدور پیام متوسل شد. او در پیام هایش یک بار دیگر کوشید با طرح ضرورت دفاع از اسلام، مسائل مادی و خواسته های زحمتکشان را در درجه دوم اهمیت قرار دهد. جانشینان خمینی هم می کوشند تا پایشان را جای پای او بگذارند. اما، اینگونه تبلیغات دیگر در جامعه خریدار ندارد. مردم خواهان زندگی بهتر هستند، ولی رژیم که قادر به تحقق خواسته های مردم نیست از آنها می خواهد تا کمربندها را هرچه سفت تر ببندند.

کوشش رژیم برای زهرچشم گرفتن از توده های متعرض از طریق کشتار جمعی زندانیان سیاسی (که آنان نیز در پشت میله های آهنین، به مبارزه خود برای دستیابی به حقوق انسانی ادامه می دادند) نه فقط به نتیجه دلخواهشان نرسید، بلکه برعکس بر خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم در جامعه دامن زد و پایه های قدرت آن را لرزان تر ساخت.

سرکوب، نخستین پاسخ حکومت های خودکامه به بحران های اجتماعی - سیاسی است که در عین حال نشانگر عدم ثبات و عدم مشروعیت آن رژیم ها نیز هست. مانورهای تحت نام "عملیات کمین و دفاع شهری" یا شرکت ۶۰۰ هزار بسیجی در سراسر کشور را هم باید از این دیدگاه ارزیابی کرد. این مانورها علیه دشمن خارجی نبود. درجریان مانورها، بسیجی ها راههای ورودی و خروجی شهرها را مسدود می کردند، به "مراکز فرضی دشمن داخلی" حمله می کردند، با انفجارهای بی در بی به تخریب فرضی "میدان های اصلی شهرها می پرداختند. رژیم دارای ثبات سیاسی نیازی به مانور وسیع علیه "دشمن داخلی"، یعنی خلق، ندارد.

عدم ثبات رژیم را می توان از ادامه سیاست نظامی کردن شئون اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی نیز به روشنی دید. جنگ پایان یافته است. منطقی باید به سیاست نظامیگری نیز پایان داده شود. اما، رژیم همچنان پیش از یک میلیون انسان را در ارتش و سپاه و بسیج مسلح کرده و در خطوط مرزی و سرپازخانه ها نگاهداشته است. رژیم از بازگشت آنها به شهرها و روستاها هراس دارد. این نیروی عظیم، پس از ۶ سال جنگ بی حاصل، کار و زندگی و رفاه می خواهد و برای دستیابی به این خواست

ها به درستی خواهان کاهش سریع بودجه نظامی است. خیانت سران مرتجع جمهوری اسلامی به آماجهای انقلاب سبب رویگردانی فزاینده مردم از رژیم گردیده است. پایگاه اجتماعی رژیم روز به روز محدود تر می شود. این خود یکی دیگر از علل بی ثباتی رژیم ولایت فقیه و سرچشمه های نگرانی حکام جمهوری اسلامی بشمار می رود.

تشدید اختلاف میان دو جناح عمده در هرم و پیرامون حاکمیت به مثابه یکی از پدیده های مهم، نشانه دیگر عدم ثبات رژیم بشمار می رود، بویژه اگر به هرچه عمیق تر شدن اختلاف ها توجه کنیم. این دو جناح که به "میانه روها" و یا "واقع گراها" و "تندروها" و یا "تندگراها" مشهورند، سالهاست رویاروی هم قرار داشته و در مبارزه با هم هر دو از "شمشیر" خمینی استفاده کرده اند. شخص خمینی در زمان حیاتش یگانه عامل حفظ "موازنه نیروها" در حاکمیت به منظور ممانعت از برخورد میان آنها بود.

حزب توده ایران در اسناد کنفرانس ملی، ساختار دولتی در جمهوری اسلامی را ساختار قرون وسطایی نامید. ما نوشتیم که در استان ها و شهرستان ها امام جمعه ها و "نمایندگان امام" هسته مرکزی قدرت را تشکیل می دهند و در پشت سر تبعیت ظاهری فرمانداران و استانداران از آنها، در بسیاری موارد دشمنی آشفتی ناپذیر نهفته است. افزون بر این، میان امام جمعه ها و نمایندگان امام نیز اختلاف عمیق وجود دارد. باید خاطرنشان ساخت که رابطه های سپاه پاسداران هر استان و شهرستان با مرکز نماینده های "رهبر" هستند و خود آنها هم میان خود اختلاف دارند.

اختلاف میان سپاه پاسداران و ارتش و نیز میان کمیته ها و شهرداری واقعی است انکار ناپذیر. اختلاف درونی، هریک از این نهادها را هم مانند خوره می خورد.

مجموعه این عوامل، آن هم در شرایط خلاء بوجود آمده پس از مرگ خمینی، نمی تواند بی ثباتی رژیم را تشدید نکند.

برخی از بلندگویان رژیم مدعی هستند که "جناح های فکری موجود در نظام" حاضرند برای "حفظ و مصلحت نظام" از "اندیشه های جناحی" خود بگذرند. به باور ما، چنین نظری منطقی نیست. زیرا از اندیشه و یا اعتقاد "جناحی"، اگر واقعا وجود دارد نمی توان گذشت. اختلاف ها در هرم حاکمیت بازتاب تضاد طبقاتی و مبارزه نیروها در بطن جامعه است. البته وقتی ما از مبارزه طبقاتی سخن می گوئیم، آن را در مقیاس گسترده در نظر داریم. اگر بپذیریم که هر یک از جناح های اجتماعی گروههای ویژه ای را پشت سر دارند، باید قبول کنیم که هر یک از آنها نیز برای دستیابی به اهداف معین اقتصادی - سیاسی مبارزه کرده و می کنند. بنابراین بدون تامین این منافع، یعنی خواست لایه های معین اجتماعی، اختلاف کماکان ادامه خواهد داشت.

در برخورد "میانه روها" و "تندروها" با معضلات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در چهارچوب نظام سرمایه داری تفاوت محسوسی وجود دارد. اگر جناح نخست خواهان "سپردن کار مردم به دست مردم"، یعنی به سرمایه داران است و ضرورت اتخاذ سیاست "دروازه های باز" به قصد جلب سرمایه انحصاری خارجی را یگانه راه رشد اقتصادی می داند، جناح دیگر خواهان نظارت دولت بر اقتصاد و تحدید حیطه عملکرد بخش خصوصی و استفاده از سرمایه عظیم انباشته شده در دست بازرگانان برای رشد تولید صنعتی است و با سیاست "دروازه های باز" مخالفت می کند. این گروه مخالف همیاری با انحصارهای فراملی است و سرمایه خارجی را در محدوده بهره گیری از تکنولوژی مدرن مطرح می سازد.

شواهد موجود گواه بر آنست که اختلاف های موجود میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن فقط با بدست گرفتن انحصار حاکمیت از جانب این یا آن جناح امکان پذیر است.

از چه راههایی ممکن است حاکمیت انحصاری بدست آید؟ جواب به این سوال برای تعیین سیاست حزب از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

دو جناح عمده می توانند در مواردی برای دفاع از خود و تعرض به نیروهای مترقی و انقلابی زیان مشترک پیدا کنند. اما، تجربه نشان داده که عمر چنین سازشی کوتاه است و اصولاً با وجود اختلاف های بنیادی نمی تواند دیرپا باشد. بنابراین در اینجا به هیچ وجه بحث بر سر امکان سازش موقتی دو جناح در برابر خطری که آنان را تهدید کند نیست. این یک امر طبیعی است. اما آنچه باید دقیقاً مورد حلاجی قرار گیرد مضمون و چگونگی برخورد میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن

است.

هنوز خمینی در قید حیات بود که بر سر رهبری پس از مرگ وی میان طیفی از هواداران آیت الله منتظری، گروه مهدی هاشمی و جناح رفسنجانی - خامنه ای برخورد و اختلاف نظر شدید پیش آمد. در این مبارزه برای نخستین بار خمینی و گروه رفسنجانی - خامنه ای حکم اعدام افراد معمم را صادر کردند. نباید فراموش کرد که تا آن ایام روحانیون حاکم در بدترین حالت به خلع لباس حکم می دادند و حاضر به رواج خونریزی روحانی به دست روحانی نبودند.

حزب توده ایران به موقع خود در تحلیل علل دستگیری و اعدام مهدی هاشمی و یارانش، به درستی کنار گذارده شدن منتظری از عرصه سیاست را پیش بینی کرد. رویدادهای بعدی، بویژه اعدام گروه امید نجف آبادی و ... از نزدیکان منتظری، درستی نظر ما را نشان داد.

نمونه دیگر رویداد تشدید حمله به موسوی، نخست وزیر وقت رژیم، و داستان استعفای او بود. گروه رفسنجانی - خامنه ای پس از موفقیت در سرکوب فیزیکی طرفداران منتظری، یورش پنهانی به موسوی را سازمان دادند. اوایل آذرماه ۶۷ حمله به موسوی تشدید گردید.

در "نامه سری" موسوی به خامنه ای، علت اصلی استعفای او بیان شده است. این نامه آگاهانه به خارج انتقال داده شد و به مقیاس وسیع انتشار یافت. وی در نامه خود ضمن برشماری علل استعفا از جمله می نویسد:

- ۱- مسلوب الاختیار شدن دولت در سیاست خارجی؛
- ۲- ارسال نامه به روسای دیگر کشورها توسط رفسنجانی بدون اطلاع دولت و شخص نخست وزیر؛
- ۳- تماس وزارت امور خارجه، تحت نظر خامنه ای، از طریق پنج کانال سری با واشنگتن بدون اطلاع رئیس دولت؛
- ۴- اجراء عملیات برون مرزی (اعمال حزب الهی ها در لبنان، هواپیما ریانی، بمب گذاری) بدون دادن خبر آنها به دولت.

بدین سان موارد اختلاف که منجر به استعفای موسوی گردید، جدی بود و می توانست به سقوط دولت وی بیانجامد. اما ورود خمینی به میدان و رد استعفا وی گامی بود برای نجات موسوی. با این حال این اقدام نیز کافی نبود. خمینی با صدور فرمانی پیرامون تعیین وی به مسئولیت "اداره کلیه امور جانبازان" موقتاً نقشه گروه رفسنجانی - خامنه ای را با بن بست روبرو ساخت. خمینی در فرمان خود خطاب به موسوی علت این گزینش را که جز جانبداری از وی و گروهش و تداوم تلاش جمعی سازش جناح ها نبود پنهان نکرد.

واقعیت آنست که، بویژه پس از انتخاب رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری و بازنگری قانون اساسی از جمله برای قدرت بخشیدن به رئیس جمهور از طریق حذف نخست وزیر، بی اساس بودن ادعای گروه رفسنجانی - خامنه ای دایره بر "وحدت" میان سران رژیم به اثبات رسید. رفسنجانی با حذف عده ای از وزراء سابق که به جناح "تندروها" منسوب بودند از فهرست کابینه پیشنهادی خود و کنار گذاردن میرحسین موسوی از مقام حساس نخست وزیری، نشان داد که عمر سازش دو جناح عمده حتی کوتاه تر از آنچه که تصور می رفت، بود.

۲۴ مرداد ۶۸ برخی از نمایندگان مجلس، هنوز قبل از تغییرات در قوه قضائیه، نگرانی خود را از منزوی شدن "افراد" که بارها توسط امام امت تایید شده اند" بازگو کردند. قاضی زاده هاشمی، یکی از نمایندگان مجلس رژیم، پس از اعلام نام وزراء جدید که عده ای از آنها تحصیل کرده آمریکا هستند گفت: "یقین دارم اکثریت قاطع کسانی که قبل از انقلاب در آمریکا تحصیل کرده اند عمدتاً تفکرشان آمیزه ای از تفکر اسلامی و آمریکائی است و در کابینه جدید موفق نخواهند شد."

آیا می توان با توجه به هشدارهای خمینی گفت که پس از مرگ وی همه اختلاف های پیش گفته به فراموشی سپرده شده و جناح بندی ها به خودی خود از بین رفته است؟

سیر رویدادها پس از مرگ خمینی نشانگر تشدید اختلاف ها میان دو جناح عمده تا مرز تهدید به نابودی فیزیکی یکدیگر است. حزب، در اعلامیه خود به مناسبت درگذشت خمینی به درستی نوشت که سران رژیم علاجی جز سازش ندارند. اما، این سازش نمی تواند درازمدت باشد. تصور اینکه خمینی "عامل" اختلاف بوده و با مرگ وی دیگر جناحی و اختلافی باقی نمانده، در بهترین حالت خوشبینی بی اساس است.

در واقع نیز انتخاب خامنه ای به "رهبری"، آن هم پس از بند و بست های پشت پرده، وجود خلاء پس از مرگ خمینی را به عیان نشان داد، بویژه اگر در نظر گرفته شود که خامنه ای دارای شرط مرجعیت نیست. خود وی پس از انتخاب گفت که معلوم نیست این گزینش جنبه دائمی داشته باشد. منظور وی "انتخاب" شدنش برخلاف قانون اساسی بود که مدتی بعد در جریان "همه پرسی" به اصطلاح تصویب شد.

انتخاب خامنه ای به رهبری، اختلاف جدیدی را موجب گردید. دعوا بر سر مرجعیت و مخالفت علنی یا غیرعلنی مراجع تقلید گوناگون با مرجع تعیین شده از جانب خامنه ای - رفسنجانی - مشکینی، از جمله این اختلاف هاست. تصادفی نیست که حائری زاده در مجلس گفت: "در این زمان حساس مطرح کردن مراجع گرامی دیگر یکپارچگی و اتحاد مذهبی - سیاسی را به خطر می اندازد و باعث سردرگمی و سرگردانی مردم و تفرقه در امت اسلامی می شود" ("اطلاعات" ۳۱ خرداد ۶۸).

تصادفاً مسئله مرجعیت و انتخاب اراکی به این سمت، ضعف رهبری را آشکار کرد. چون مراجع و قتها باید از "رهبر" مجتهد، یعنی خامنه ای، تنها در امور حکومتی تبعیت کنند، اما در امور غیر حکومتی باید تابع مرجع تقلید شد. اما، مرجع تقلید مانند گذشته واحد نیست.

برخی از روحانیون با اشاره به نظر "مراجع موجود" دایره بر جایز بودن "بقای بر تقلید میت" می گویند، مقلدین خمینی می توانند به تقلید خود باقی بمانند.

مدرسین حوزه علمیه قم، گلپایگانی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب کردند. وی در پاسخ به تلگرام خامنه ای، او را ملزم به "عمل بر وفق شرع" کرد. این بدان معناست که خامنه ای لقط می تواند مجری باشد و در مقام اقامه نیست.

در مشهد هیئت امنائی تشکیل می شود که مقلدین را در مسائل شرعی راهنمایی کند بدین سان رژیم با تعدد مراجع تقلید روبروست که این امر به اختلافات حتی سیاسی دامن خواهد زد. معلوم نیست مرز میان مسائل حکومتی و غیرحکومتی کجاست و از جانب چه کسانی باید تعیین گردد. اگر مراجع موضوعی را غیرحکومتی بدانند و در مورد آن فتوا بدهند درحالی که رهبر همان موضوع را حکومتی تشخیص بدهد، حکم چه کس و یا کسانی درست خواهد بود؟ بدین سان رژیم در چنین وضعی "با مفاسد و مشکلات" روبرو خواهد شد.

این شواهد برخورد در درون هیئت حاکمه را که بی شک در صورت تداوم، تاثیر منفی در حاکمیت خواهد گذارد و نسبت به اهمیت خود پایه های آن را متزلزل خواهد کرد، عیان می سازد. به نظر می رسد، مسئله نقض وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت پس از مرگ خمینی و تعدد "مرجعیت"، هرج و مرج موجود در حاکمیت را عمیق تر خواهد کرد.

در این پیوند، لایحه قانونی برده شده به مجلس شورای اسلامی دایره بر ضرورت مراعات و اجرای مسائل مطروحه در وصیت نامه خمینی توسط دستگاههای مختلف اجرائی، قضائی، و نظامی و انتظامی کشور به مثابه "خط مشی نظام جمهوری اسلامی" برای حال و آینده هدف سیاسی معینی را تعقیب می کند که مورد نظر "تندروها"ست.

سازش در مورد انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، از آنجا که با موانع و اشکالات فراوان قانونی روبروست و این اشکالات نه تنها پس از بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی از بین نرفته، بلکه افزون تر نیز شده و شکننده است و نمی تواند مدت زمان طولانی دوام داشته باشد.

واقعیات بیانگر آنست که پایه های اعتماد به "رهبر" حتی در بین بخشی از خدمتگزاران و دست اندرکاران رژیم از جمله نمایندگان مجلس فرو ریخته است و به خامنه ای نه بعنوان یک رهبر مذهبی واجب الاطاعه، بلکه بعنوان بیانگر "منویات جناح خاص" می نگرند.

و اما دربارہ موضع توده ها باید خاطر نشان ساخت که اکثریت آنها اعتمادی به رژیم ندارند و اصولاً نقشی هم در به اصطلاح انتخاب "رهبر" نداشته اند. به موجب اصل ۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی، "ولایت مطلقه" یعنی واگذاری حق حل و فصل مسائل کشوری به شخص "ولی ققیه" که می بایست مورد پذیرش اکثریت مردم باشد.

در جریان بازنگری قانون اساسی، اصل بسیار مهم ضرورت پذیرفته شدن "رهبر" از جانب اکثریت مردم حذف و انتخاب وی (طبق ماده ۱۰۷) به مجلس خبرگان واگذار گردیده است. بدین سان "رهبر جدید" عملاً تابع

گردانندگان مجلس خبرگان خواهد بود. اصل ۱۰۷ مسئله "داشتن صلاحیت مرجعیت رهبری" را با "علم به احکام و موضوعات" قهقی تعویض کرده که این نیز عملاً تیشه به ریشه "ولایت قهقی" زده است.

در واقع می توان گفت که پیش زمینه های تحقق شعار حزب دربارۀ طرد رژیم "ولایت قهقی" پس از مرگ خمینی فراهم می گردد و اختلاف جناح ها و مبارزه برسر قدرت، عملاً در محدوده، معینی، "ولایت قهقی" را از مضمون و محتوای مورد نظر خمینی خالی کرده است. در مقابل، در مواد بازنگری شده قانون اساسی برخی اختیارات رئیس جمهور تا حد اختیارات خمینی در زمان حیاتش ارتقاء داده شده است که این نیز نمی تواند در درازمدت تضاد میان "رهبر" و "ریاست جمهوری" را تشدید نکند.

تقریباً ده سال گذشته نشان می دهد که تلاش خمینی برای ایجاد "همزیستی" و یا به قول خود وی "وحدت" میان دو جناح عمده یا شکست روبرو گردید. هیچ دلیلی وجود ندارد که امروز، در غیاب وی ناگهان به اختلاف ما پایان داده شود. مبارزه برسر قدرت ادامه خواهد یافت و جناح ها از هر فرصت و امکان و هر شکل و شیوه، از جمله حذف و طرد و نابودی جسمانی یکدیگر، برای رسیدن به اهداف خود استفاده خواهند کرد.

رفسنجانی در مراسم تحلیف در مجلس شورای اسلامی از "دوره جدید" و "مرحله جدید" یاد کرد. وی در سخنرانی خود از جمله پیرامون ضرورت فعال کردن ساختار دولتی سخن گفت.

در "مرحله جدید" ساختار حکومتی باید تغییر یابد. زیرا در غیراینصورت نه سرمایه به اصطلاح سرگردان داخلی و نه از همه مهمتر سرمایه انحصاری خارجی را می توان جلب کرد. گروه رفسنجانی - خامنه ای چنان که گفتیم، طرفدار نزدیکی به غرب است و به ثبات سیاسی و تقسیم نیاز دارد. رفسنجانی و یارانش از جمله "رسالتی ها"، باید چنین خواستی را برآورده سازند. "تندروها" با مخالفت آشکار و بی پرده خود سد راه عمده جناح "میان رو" هست. تا زمانی که این سد شکسته و نابود نشده است، پایه حاکمیت "رهبران جدید" متزلزل خواهد بود.

حال این پرسش پیش می آید: آیا می توان گفت که گروه رفسنجانی - خامنه ای در نبرد برسر قبضه قدرت به پیروزی نهائی رسیده اند؟ به نظر ما هنوز نمی توان به این پرسش پاسخ قطعی داد. اشتباه خواهد بود، اگر اتحاد رفسنجانی و خامنه ای و حمایت گروه آذری قوی از آنها را پایدار بدانیم.

در این میان، نقش احمد خمینی، "یادگار امام" را هم نباید از نظر دور داشت. احمد خمینی به مثابه فرد نزدیک به محتشمی و ... از گروه "تندروها" علیرغم میل جناح "میان رو" یا بار عام دادن به نمایندگان نهادها و بنیادها و سخنرانی ها و موضع گیری های خود بطور غیرمستقیم بر سیر حوادث تاثیر گذارد. همچنین نباید خواست "رسالتی" ها، به رهبری آذری قهقی، را نیز در زمینه شرکت در رهبری نادیده گرفت. آنها در مبارزه علیه "تندروها" با "میان روها" همراهی می کنند، ولی قابل پیش بینی است که پس از پیروزی بر جناح "تندروها" رویاروی "میان روها" در قبضه کردن حاکمیت قرار خواهند گرفت.

در مورد ائتلاف رفسنجانی و خامنه ای هم باید گفت که درست است که ظاهراً و عملاً رفسنجانی و خامنه ای قدرت بالفعل بیشتری را در این ائتلاف دارند، اما قدرت قانونی خامنه ای به عنوان "رهبر" حداقل در مسائل سیاسی بیشتر از رفسنجانی است. با توجه به جاه طلبی و خودمحرورینی های خاص هر دو "رهبر"، امکان درگیری میان آنها به هیچ وجه یک امر محال نیست. بویژه اگر در نظر گیریم که پس از انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، رفسنجانی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: "ما با خامنه ای به این نتیجه رسیدیم که نباید اداره فردی وجود داشته باشد. اما بعدها، پس از مذاکرات زیاد به این نتیجه رسیدیم که خامنه ای را به سمت کنونی انتخاب کنیم".

اینکه در وهله نخست رفسنجانی طرفدار شورائی بودن "رهبری" البته با شرکت خودش بوده، گویای نارضائی وی از "اداره فردی" امور توسط خامنه ای است. اما، شورای پیشنهاد شده توانست اکثریت چشمگیری را بدست آورد.

وانگهی رفسنجانی در ایجاد ساختار جدید حاکمیت در "مرحله جدید" که هدف از آن سرو سامان دادن به وضع فلاکت پار اقتصادی به کمک سرمایه انحصاری و داخلی است، حریم برنده "حفظ استقلال جمهوری اسلامی" را از دست خواهد داد. اگر این روند با بهبود سریع و ملموس زندگی دهها میلیون انسان همراه نباشد - که نخواهد بود- رفسنجانی و یارانش قربانی نوبتی خواهند شد.

ما معتقدیم که رژیم در کوتاه مدت نخواهد توانست تحولی در جهت تحقق خواست های اجتماعی - اقتصادی مردم بوجود آورد. بنابراین اقتصاد ورشکسته مانند شمشیر داموکلس بالای سر "رهبران جدید" آویزان خواهد بود.

برای جلب سرمایه، "رهبران جدید" باید تدابیر جذب کننده ای از قبیل بازپس دادن صنایع و بانکها و زمین های ملی شده به "ساحبان اصلی" اتخاذ کنند، اجازه بازگشت به گروه های صنعتی - مالی حکمفرما در دوران رژیم گذشته بدهند و نظام سرمایه داری وابسته را رسماً پذیرا گردند. آیا، این تدابیر، آن هم پس از ۱۰ سال تبلیغ علیه "مستکبرین" و امپریالیسم آمریکا برای مردم قابل هضم خواهد بود؟ آیا "تندروها" تحت شرایط معین، از این فرصت طلایی برای پرورش به "میان روها" و دستیابی به موضع برتر استفاده خواهند کرد؟

در بررسی آینده جناح رفسنجانی - خامنه ای نباید نفوذ منتظری و یارانش را نیز فراموش کرد. پس از مجبور ساختن منتظری به استعفاء محبوبیت وی به عنوانی فردی که مظلوم واقع شده به میزان زیادی بویژه در پیرامون حاکمیت افزایش یافته است.

مجلس شورای اسلامی در ترکیب فعلی مشکل دیگر گروه رفسنجانی - خامنه ای بشمار می رود. روحانیون مبارزه تهران که دبیرش کروی، رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی است و روحانیونی مانند محتشمی، خوئی، ها، توسلی، خلخالی، غفاری و ... در آن عضویت دارند. طبعاً ساکت نخواهند نشست و به مبارزه با گروه رفسنجانی - خامنه ای ادامه خواهند داد. میرحسین موسوی و تعداد زیادی از معاونان و مدیران کل که "کنار" گذارده شده اند، در زمره مخالفان بالقوه "رهبران جدید" قرار دارند.

تندروهای دیگری از قبیل دانشجویان مسلمان عضو "دکتر تحکیم وحدت" و نیز بخشی از طلاب حوزه های علمیه و روحانیون قم و اصفهان و مشهد و تهران نیز در صف مخالفان رفسنجانی - خامنه ای قرار دارند. "میان روها" فقط با استقرار یک حکومت استبدادی مطلق که لبه تیز تیغ آن در عین حال متوجه رقبا و سرکوب فیزیکی "تندروها" و تشدید ترور و اختناق به قصد سرکوب اعتراض توده ها باشد می توانند حاکمیت خود را حفظ کنند. اما، سیر رویدادها نشانگر آن است که احتمال شکل گیری دیکتاتوری مشابه خمینی در کشور در شرایط موجود بعید به نظر می رسد. البته در صورت محدود بودن مخالفان "رهبران جدید" شاید سرکوب فیزیکی آنان امکان پذیر می بود. اما اولاً، دامنه مخالفان در جناح "تندرو" بسیار وسیع است و ثانیاً، حتی با حذف فیزیکی این جناح مبارزه برسر قدرت پایان نخواهد یافت.

به آنچه گفتیم باید هراس دائمی رژیم و رهبران جدید آن از بروز تشنجات زائیده بحران اقتصادی و مالی و فقر و بیکاری و بی خانمانی را نیز بر آنها افزود. می توان گفت از هم پاشیدگی شیرازه تولید صنعتی و کشاورزی و پیامدهای مخرب اجتماعی آن بزرگترین نقطه ضعف برای رژیم در شرایط کنونی است. سرنوشت "مرحله جدید" صرف نظر از چگونگی ادامه مبارزه جناح ها، در درجه اول با وضع اقتصادی پیوند دارد.

هر حزب سیاسی که بخواهد بر سیر رویدادها تاثیر بگذارد باید جوانب گوناگون مسائل را مورد بررسی قرار دهد. هدف ما نیز جز این نیست. هیئت سیاسی با تقدیم این گزارش به پلنوم کمیته مرکزی در واقع زمینه بحث را آماده کرده است. این وظیفه پلنوم کمیته مرکزی است که به تحلیل دقیق اوضاع بپردازد و براساس آن درباره روش و جهت مبارزه حزب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. هدف از این تصمیم گیری باید هموار کردن راه تاثیر گذاری فعال حزب توده ایران بر رویدادهای سیاسی جامعه ایران باشد.